

پاهایِ نخ نما در کهنه کفش هایِ پاره

ربابِ محب

۱

تنِ کودک بر رویِ علف هایِ تازه یِ بهاری.

حلزون هایِ نرم

صدف اش را تا اطلسی ها آهسته می برند

تُرد وُ مخملی

تا دو زخم

تا دو خونابه.

این روز هم اینطور تمام می شود:

راه در کفش های تنگ اش

به بُن بست می رسد

میان راه و نرفتن

پاهای نخ نما

روی فرشی نو.

خراش های پُرغلغله در برزخِ گوشت
 فریادهای بی شمایل در پیکره یِ زخم
 جیغ های بی عقربه در ساعتِ گلو.
 چقدر بی صدا حرف بزنند
 این کهنه کفش های بی دهان بی پرسه؟



Worn Out Feet in the Torn Old Shoes

Robab Moheb

Translated by Keivan Monfared & Nooshin Samimi

1

The kid's body on fresh spring grass.

Soft snails

Gently take their shell to petunias

Crispy and velvet

Until two wounds

Until two sera.

2

This day also ends this way:

Path in its tight shoes

Reaches a dead end

The road and not going

Worn out feet

On the new rug.

3

Furious scratches in purgatory of flesh

Icon-less cries in the corpse of wound

Handless screams in the clock of the throat.

How long do they talk voiceless

These mouth-less old shoes wander-less?